

بررسی تحلیلی روش خاورشناسان در تبیین جایگاه سیاسی و دینی امام محمد باقر (ع)

* سید عبدالکریم حسن پور

** محمدرضا بارانی

چکیده

شناخت اسلام و تشیع در مغرب‌زمین به واسطه آثار اسلام‌پژوهان آن دیار صورت می‌پذیرد. نظر به جایگاه و شخصیت امام باقر (ع) و ویژگی‌های دوران امامت آن حضرت در تاریخ تشیع امامی، به‌ویژه دو مسئله اساسی درباره امام، یعنی موضع‌گیری سیاسی ایشان در برابر امویان و همراهی و ناهمراهی با جنبش‌های ضداموی و همچنین مسئله امامت ایشان، نزد شیعیان بسیار اساسی و زیربنایی است. بدین‌روی در نوشتار کنونی این دو مسئله از منظر روش‌شناسی خاورشناسان بررسی خواهد شد. دو روش مهم در میان خاورشناسان جایگاه خاصی دارد: روش تاریخی با هدف ریشه‌یابی آموزه‌ها، حوادث و اندیشه‌ها؛ و روش پدیدارشناسی به منظور شناخت افراد باورمند به آموزه‌ها و تاریخ هر دین و مذهب. در این مقاله، با روش توصیفی و تحلیلی، این دو مسئله ارزشمند را در آثار افرادی مانند اتان کلبگ، دوایت دونالدسن، هاینس هالم، هالیستر و ارزینا لالانی بررسی و تحلیل می‌کنیم. به نظر می‌رسد این دو روش با وجود تفاوت ماهیتی در نتیجه پژوهش، تفاوت چندانی در خصوص جایگاه سیاسی و مذهبی امام باقر (ع) در میان خاورشناسان نداشته است.

کلیدواژه‌ها: امام باقر (ع)، خاورشناسان، روش‌شناسی، روش تاریخی، روش پدیدارشناسی.

* دانش‌آموخته سطح سه حوزه علمیه قم، دانشجوی دکتری رشته تاریخ تشیع اثناعشری، پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (نویسنده مسئول) sahasanpour@yahoo.com

** استادیار گروه تاریخ، دانشگاه الزهرا (س) m.barani@alzahra.ac.ir

[تاریخ دریافت: ۹۴/۵/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۷/۲۲]

مقدمه

شیعه پژوهی و امامت پژوهی از موضوعاتی است که خاورشناسان به آن توجه ویژه داشته‌اند. اولین مطالبی که خاورشناسان درباره امامان شیعه به شکل اختصاصی بررسی کرده‌اند در مقالات *دایرةالمعارف اسلام* (۱۸۹۵) یا کتاب *مذهب شیعه* دونالدسون (۱۹۴۶) است. اما شیعه پژوهی جدی و به تبع آن امام پژوهی غربیان پس از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷ ه.ش./۱۹۷۹ م.) رشد چشمگیری داشت (هالم، ۱۳۸۴: پیش‌گفتار مؤلف). در این مدت نه‌چندان طولانی، خاورشناسان، در مجامع علمی، آثار و تحلیل‌های مختلف و گاه ناهمسویی درباره تاریخ و اعتقادات شیعه مطرح کرده‌اند که قدر مشترک بیشتر آنان عبارت است از: ناهمخوانی با حقیقت تشیع و باورهای شیعی. پرسش اصلی ما این است که با وجود ادعای روشمندی پژوهش‌های غرب، چرا دستاورد و پیام اصلی پژوهش‌های آنان که با هدف معرفی تشیع، آموزه‌ها و امامان شیعه انجام شده، سازگاری اندکی با حقیقت تشیع، باورها و تاریخ تشیع دارد؟

از سوی دیگر، آنچه در جامعه علمی شیعیان به عنوان نقد شیعه پژوهی غرب صورت پذیرفته است غالباً بر محور اظهارنظرها، استنتاجات، اهداف و انگیزه‌های پژوهشگر یا جریان وابسته بوده است که در این مسیر خود نیز گرفتار افراط و تفریط شده‌اند. اما این مسئله کمتر بررسی شده است که: اسلام پژوهان یا شیعه پژوهان غربی در مطالعه اسلام و تشیع چه روشی را در پیش گرفته بودند که به چنین نتیجه و تحلیل‌هایی منتهی شده است؟

بدین منظور مقاله حاضر با هدف شناخت و تحلیل دیدگاه‌های شیعه پژوهان غربی، مطالعات آنان درباره امام باقر (ع) را از منظر روش‌شناسی بررسی می‌کند. به دلیل اینکه دو مسئله موضع‌گیری سیاسی و امامت درباره امام باقر (ع) مهم و ارزشمند است، روش‌شناسی آنان را در این دو مسئله بررسی خواهیم کرد و اینکه آیا تحلیل و دیدگاه آنان بر پایه روش آنان تغییر کرده است یا نه. فرضیه این است که روش پدیدارشناسی در ظاهر با رویکرد همدلانه دیده می‌شود اما روش تاریخی غیرهمدلانه خواهد بود.

مدخل «امام باقر (ع)» به قلم اتان کلبگ را، که در *دایرةالمعارف اسلام* منتشر شده است، آقای حسن طارمی در کتاب *تصویر امامان شیعه در دایرةالمعارف اسلام* ترجمه و نقد کرده است (تقی‌زاده داوری، ۱۳۸۵: ۲۴۱-۲۸۳). همچنین، در مصاحبه‌ای همین مقاله

بررسی شده است (نک.: www.sokhanetarikh.com). بنابراین، مقاله یا اثری در زمینه روش‌شناسی دیدگاه‌ها و تحلیل‌های خاورشناسان درباره امام باقر (ع) وجود ندارد. مسئله دیگر اینکه مقاله پیش رو فقط به مقاله کلبرگ و نقد آن بسنده نکرده، بلکه آثار و مقاله‌های دیگری را نیز از خاورشناسان بررسی کرده است.

۱. گذری بر دیدگاه خاورشناسان درباره امام باقر (ع)

پژوهشگران غربی برای شناخت و معرفی امامان شیعه علاوه بر نقل گزارش‌های تاریخی مربوط به جنبه‌های حیات فردی، نقش آنان را در ساحت‌های مختلف علمی، سیاسی و مذهبی نیز تحلیل می‌کنند. کلبرگ از جمله خاورشناسانی است که در زمینه تاریخ تشیع، به‌ویژه تشیع امامی، صاحب سخن و اثر است (نک.: عباسی و آقای، ۱۳۸۲). علاوه بر مدخل «امام باقر (ع)»، که ملاک بررسی دیدگاه کلبرگ در نوشتار حاضر است، مدخل‌های «امام سجاد (ع)»، «مسلم بن عقیل»، «رجعت»، «سفیر»، «شهید»، «شهید ثانی»، «سلیمان بن سرد خزاعی» و «امین‌الاسلام طبرسی» در *دایرةالمعارف/اسلام* را نیز کلبرگ نگاشته است (تقی‌زاده داوری، ۱۳۸۵: ۲۴۳). همچنین «کتاب‌خانه ابن‌طاووس و احوال و آثار او»، «عقیده و فقه در تشیع امامی» نیز از جمله آثار کلبرگ است.

مروری بر آثار این شیعه‌پژوه غربی روشن می‌کند که پژوهش‌های وی غالباً بر روش تاریخی استوار است. اظهارنظرهای کلبرگ درباره شخصیت، امامت و جایگاه سیاسی و اجتماعی امام باقر (ع)، که شواهد آن در ادامه خواهد آمد، نیز از این رویکرد خارج نیست.

کلبرگ نظام‌مندی فقه شیعه و تدوین دستگاه اعتقادی تشیع را محصول فضل علمی امام باقر (ع) دانسته است (همان)، اما در کنار باورداشت چنین جایگاه علمی و نقش محوری ایشان در نظام‌سازی آموزه‌های شیعی، مشروعیت امامت امام باقر (ع) در نگاه شیعیان را به شهادت جابر بن عبدالله انصاری منحصر کرده است (همان: ۲۴۱). او با اعتماد به شواهدی از منابع تاریخی، امام باقر (ع) را در فضای سیاسی معاصر خودش فردی ساکت و منزوی به تصویر می‌کشد که حتی در مقابله با امویان، به عنوان دشمن درجه اول اهل بیت (ع)، نه‌تنها کمترین حمایتی از قیام‌هایی که در برابر علویان صورت می‌پذیرفت از خود نشان نمی‌داد، با افراد انقلابی هم سازگار نبود (همان: ۲۴۲).

ارزینا لالانی، دیگر شیعه‌پژوه غربی است که درباره امام باقر (ع) قلم زده است. چنین می‌نماید که دیدگاه او در میان خاورشناسان به تفکر شیعه اثناعشری بسیار نزدیک باشد. لالانی علاوه بر سخنرانی‌های متعددی که با موضوع تشیع داشته است، تألیف چندین کتاب و ده‌ها مقاله درباره تشیع را در پرونده علمی خود جای داده است. از جمله آثار وی کتاب *نخستین اندیشه‌های شیعی؛ تعالیم امام محمد باقر (ع)* است که متن انگلیسی این کتاب^۱ در آبان ۱۳۸۱ برنده جایزه کتاب سال ولایت جمهوری اسلامی ایران شده بود. با مطالعه این اثر چنین به نظر می‌رسد که لالانی می‌کوشد با نگاه شیعی یا نزدیک به باور شیعیان، و به تعبیر دیگر با رویکردی پدیدارشناسانه درباره امام باقر (ع) اظهار نظر کند. اینکه در جهت‌گیری مذکور تا چه میزان موفق بوده است در ادامه مقاله بررسی خواهد شد.

لالانی امامت امام باقر (ع) را بر اساس روایات کافی، به دریافت جفر و جامعه (صندوق اسلحه پیامبر و کتاب) از پدرش مدلل کرده است (لالانی، ۱۳۸۱: ۵۷). او حوادثی چون ادعای وصی امام باقر بودن از طرف افرادی مانند بیان و ابومنصور را بر قطعیت امامت آن حضرت در زمان حیاتش تحلیل می‌کند؛ همچنین جدانشدن گروهی از اصحاب امام باقر (ع) و پیوستن آنها به عمر بن ریاح و حتی ظهور غالیانی چون مغیره را، که بر الوهیت امام تأکید داشته است. وی، از سویی جدایی و کاهش تعداد یاران امام را آسیب می‌داند و از سوی دیگر، آنها را شواهدی قوی بر امامت آن حضرت در زمان حیاتش می‌داند (همان) که اقتضای چنین مدعیاتی را برای این افراد فراهم می‌کرد.

لالانی درباره خاستگاه و پیشینه لقب «باقر» ضمن بحث مبسوطی که ذیل روایات مربوط به این لقب می‌آورد در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد که از نظر زمانی مشخص نیست از چه زمانی آن حضرت به این لقب ملقب شده باشد و حتی وجود این لقب را برای امام در زمان حیاتش بعید می‌داند (همان: ۵۳). اما به اعتبار شواهد موجود در منابع شیعیان زیدی، اسماعیلی و اثناعشری و حتی منابع تفسیری و روایی اهل سنت، آن حضرت را *دانشمندی جامع‌الاطراف* می‌داند که علمای معاصرش در حضور او احساس حقارت می‌کردند. از همین رو لالانی لقب «باقر» را از هر کجا و هر زمانی که بوده و آمده باشد بازتاب شهرت علمی و خردمندی آن حضرت می‌داند (همان: ۵۶-۵۷).

دونالدسن، مستشرق انگلیسی فارغ‌التحصیل مدرسه تبلیغات کندی در هارتفورد

است که شانزده سال در ایران و مشهد سکونت داشته و به همراه همسرش به برخی سرزمین‌های اسلامی سفر کرده است. وی در زمینه تشیع آثاری دارد که مهم‌ترین آنها کتاب *مذهب تشیع (The Shiite Religion)* است. همچنین مقالاتی مانند «اندیشه امامت نزد شیعه»، «قرآن و سحر»، «ازدواج عرفی در اسلام» و «توبه در اسلام» را نگاشته است (احمدوند، ۱۳۷۷: ۶۳). وی در فصلی که به زندگی امام باقر (ع) پرداخته، علاوه بر نقل‌های یعقوبی و ابن خلکان درباره لقب باقر، از آن حضرت به عنوان شخصیتی علمی و منزوی یاد می‌کند که به دلیل وجود مسائل مهم اجتماعی همچون قیام‌هایی که در برابر امویان صورت می‌پذیرفت، مردم از توجه به ایشان غافل بودند. او معتقد است رسیدن امام به ۵۷ سالگی، اقتضای مرگ طبیعی را داشته است (دونالدسن، بی‌تا: ۱۲۳-۱۲۹). هاینس هالم مستشرق دیگری است که با نگاه و روشی همسان با کلب‌رگ و دونالدسن، جایگاه امام باقر (ع) را تحلیل می‌کند. بر همین اساس، در نگاه وی، امام، شخصیتی است که از نظر سیاسی نه تنها از ورود به مباحث سیاسی پرهیز می‌کرد بلکه در عمل هم کمترین مقابله‌ای در مقابل امویان از خود نشان نمی‌داد. هالم در اظهارنظری ناآشنا امامت امام باقر (ع) و پدرش علی بن حسین (ع) را در زمان حیاتشان محل تردید می‌داند و معتقد است شیعیان بعد از وفاتشان آنها را به عنوان امام چهارم و پنجم خود معرفی می‌کردند (هالم، ۱۳۸۴: ۵۲ و ۶۶).

هالیستر پژوهشگر دیگری است که پس از بیان گزارش‌های تاریخی درباره شخصیت و جایگاه علمی امام باقر (ع) در جامعه شیعی و میان عالمان و راویان اهل سنت به ذکر یک جمله بسنده می‌کند: «زید برادر ناتنی او که مادرش از اهالی سند در پاکستان بود بی‌طرفی سیاسی او را قبول نداشت» (هالیستر، ۱۳۷۶: ۱۰۲).

روشن است که در کنار ناهمخوانی کلی دیدگاه‌های پیش‌گفته با اعتقاد و تاریخ شیعیان، برخی از آنها (ادعای امامت امام باقر (ع) بعد از وفات آن حضرت) نه تنها کمترین سابقه‌ای در تاریخ تشیع ندارد، بلکه نقطه مقابل «امامت شیعی»، حضور همیشگی حجت خدا در زمین و وجوب شناخت امام زمان، است. به همین دلیل آنچه بیش از یافته‌های فوق اهمیت می‌یابد، روش‌شناسی پژوهشگران غربی در تحلیل اعتقادات شیعه و تاریخ تشیع و برداشت از آن است.

۲. بررسی روش‌شناسی خاورشناسان

ناگفته پیداست که گزارش‌ها و تحلیل‌های تاریخی در آثار خاورشناسان موضوع این بررسی خواهد بود؛ اما برای بررسی و نقد گزارش‌های آنان نباید صرفاً به این مسئله بسنده کرد؛ زیرا این‌گونه گزارش‌ها و برداشت‌ها با روش تاریخی و مراجعه به منابعی گردآوری شده است که نه تنها اطلاعات یکسانی عرضه نمی‌کند بلکه راجع به برخی امامان و تاریخ تشیع گرفتار فقر اطلاعاتی است؛ از این‌رو در روایی نقد این عرصه، پیش از آنکه نقد غربیان مد نظر باشد، باید به آسیب‌شناسی منابع و پژوهش‌های تاریخ تشیع نیز پرداخت؛ زیرا برخی حوادث زندگانی امامان (ع) کمتر محل توجه مورخان و پژوهشگران شیعه و مسلمان قرار گرفته است. اما در زمینه تحلیل دیدگاه خاورشناسان باید توجه داشت که غربیان در زمینه بنیادهای اعتقادی شیعه دو روش در پیش می‌گیرند (نک.: چلونگر، ۱۳۹۰) که چنین است:

۲.۱. روش تاریخی

در این روش، پژوهشگر می‌کوشد مؤلفه‌های اعتقادی تشیع را به عنوان پدیده‌هایی تاریخی بررسی کند که حاصل تحولاتی هستند که در بستر تاریخی رخ داده‌اند. بر پایه روش تاریخی، موضوع در زمان و مکان خاص یا حثیت تاریخی بررسی می‌شود که اگر از رشته حوادث تاریخی و ارتباط طولی و عرضی آن با حوادث و رویدادهای دیگر جدا شود، شناختنی نخواهد بود.

از سوی دیگر، چون بیشتر خاورشناسان خاستگاه وحیانی برای اسلام و تشیع قائل نیستند، مسائل اعتقادی و مذهبی شیعه را در روند تاریخی و نسبت با گذشته و حال آن باور، بررسی می‌کنند. در بررسی‌های آنان، پژوهش در زمینه آموزه‌هایی چون امامت جدای از موقعیت تاریخی آنها غیرممکن خواهد بود؛ از همین‌رو در روش تاریخی این‌گونه آموزه‌ها، شاید ساختگی یا دستاورد تحولات فکری، سیاسی و اجتماعی قلمداد شود. خاورشناسانی همچون فان فلوتن، دارمستر و گلدزیهر چنین بوده‌اند و هنوز هم در بین خاورشناسان چنین تفکری وجود دارد.

۲.۲. روش پدیدارشناسانه

در روش پدیدارشناسانه، هدف، شناخت پدیده از راه شناخت عناصر ذهنی افراد و درک پیامدهای آن است. به رغم روش تاریخی، در روش پدیدارشناسانه نیاز به وجود ارتباط منطقی موضوع با زمان (گذشته و حال) و مکان خاص نیست بلکه آنچه در این روش اهمیت دارد، عناصر و مؤلفه‌های اصلی هر پدیده و آثاری است که آن پدیده می‌تواند بر فرد، جامعه یا بر دوره‌ای از تاریخ بر جای گذارد. در این روش پژوهشگر از یک سو به جای آنکه پیدایش هر پدیده را با رویدادهای تاریخی پیوند دهد، به مؤلفه‌های فکری و اعتقادی پدیده توجه می‌کند و از دیگر سو به جای اظهارنظر، تحلیل و ریشه‌یابی، آموزه‌های مذهبی را توصیف، و نقش آنها را در دستگاه اعتقادی مذهب بررسی می‌کند. شیمل معتقد است در روش پدیدارشناسانه، پژوهشگر پس از مطالعه پدیده‌ها و سطوح عمیق و عمیق‌تر بازتاب‌های انسانی در برابر ذات الهی، به کانون دین وارد می‌شود و به درونی‌ترین امر مقدس هر دین دست می‌یابد (شیمل، ۱۳۷۶: ۳۶).

خاورشناسانی چون هانری کربن و گاه آنه ماری شیمل و همیلتون گیب، که در بررسی آموزه‌های اعتقادی تشیع روش پدیدارشناسانه دارند، در برابر خاورشناسان پای‌بند به روش تاریخی بسیار اندک‌اند.

۳. بررسی روش‌شناسی دیدگاه خاورشناسان درباره امام باقر (ع)

دقت در اظهارنظرهای پیش‌گفته و مقایسه آنها با آنچه در باور شیعیان وجود دارد، نشان از تفاوت رویکرد و زاویه نگرش به شخص امام و آموزه امامت دارد که خود برخاسته از تفاوت نوع نگاه به مذهب است؛ چراکه شناخت موضوعات مذهبی و لوازم آن (امامت و امام) بدون ملاحظه مبانی آن مذهب شناختی ناقص خواهد بود. در تفکر شیعی، تشیع مذهبی اصیل است که بر اصل کلامی امامت استوار است و بر اساس آن، امامت منصبی الهی و امام شخصیتی منتخب و منصوب خدا و پیامبر (ص) است که اوصافی مانند علم و عصمت دارد.

عمده شناخت شیعه‌پژوهان غربی از شیعیان و تشیع، نتیجه دریافتی است که از آثار و منابع غیرشیعی صورت پذیرفته است و اساساً تشیع را نه به عنوان مذهبی اصیل، بلکه به عنوان پدیده‌ای نوظهور و انحرافی در دین اسلام می‌شناسند که در

بستر حوادث تاریخی و به اقتضای اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی نضج و نمو یافته است. بدیهی است که نتیجه مطالعه‌ای که با چنین پیش‌فرضی صورت پذیرفته باشد مغایر با مطالعاتی خواهد بود که بر اصالت این مذهب استوار است. رنه گنون در نقد شیوه این دسته می‌گوید چون خاورشناسان همه چیز را از منظر غربی نگاه می‌کنند در شناخت شرق و تمدن‌های شرقی ناتوان‌اند. به باور وی، نخستین قدم در شناخت اسلام و تمدن شرق این است که خاورشناس خود را در جایگاه فردی معتقد و وفادار به آن فرهنگ قرار دهد و تعالیم آن را از درون مطالعه کند. به عبارت واضح‌تر، گنون معتقد است پژوهشگری که در پی شناخت مذهب و فرهنگ خاصی است باید هر چه بیشتر از روش تاریخی دور شود و به روش پدیدارشناسانه روی آورد (موسوی، ۱۳۸۹: ۱۹).

تطبیق سخن رنه گنون با آنچه از پژوهشگران پیش‌گفته آمد، برخطابودن و ناکارآمدی آثار آنان را روشن می‌کند؛ چراکه همه آنها شناخت امام باقر (ع) را به دور از باور شیعی دنبال کرده‌اند. در باور شیعیان، محمد بن علی (ع) شخصیت یگانه (زمان خود) معصوم، امام مفترض‌الطاعه منصوب به نص خداوند است که قول و فعل و تقریر او حجت است.

در اینجا یادآوری دو نکته مناسب است؛ نخست اینکه کلامی بودن این مطلب نه تنها به ترکیب اصلی بحث خللی وارد نمی‌کند، بلکه به ضرورت کلامی بودن مذهب شیعه ضروری است تمامی مباحث سیاسی، اجتماعی و تاریخی شیعیان بر همین مبنا استوار باشد. دوم اینکه، این سخن هرگز به معنای پیش‌شرط قراردادن پذیرش اعتقادات تشیع برای معرفی و مطالعه آن نیست بلکه منظور این است که مطالعه و برداشت و تحلیل رابطه اجزا و کارکرد عناصر مکتب فکری تشیع و هر مکتب دیگری، منحصر به اتخاذ رویکرد شناخت از درون (پدیدارشناسانه) است.

حال آنکه شیعه‌پژوهان غربی، امام باقر (ع) را به عنوان شخص معین، از جامعه‌ای معین در مقطعی از تاریخ آن جامعه، مطالعه کرده‌اند. برای روشن شدن این مدعا، دیدگاه‌های خاورشناسان درباره امام باقر (ع) در دو محور موضع سیاسی و امامت ایشان بررسی می‌شود:

۳. ۱. بررسی روش خاورشناسان در موضع سیاسی امام باقر (ع)

بیشتر پژوهشگران غربی بدون کمترین اشاره‌ای به فضای سیاسی معاصر امام باقر (ع) و رابطه حاکمیت با شیعیان و امامان شیعه، ایشان را به سکوت، بی‌طرفی سیاسی، مشارکت نکردن در مبارزات و حمایت نکردن از جنبش‌ها در برابر بنو امیه توصیف می‌کنند. این برداشت درست‌نمای رهن زاییده نگاه غیرجامع تاریخی به موضوع است که با استنادهای جزئی و نگاه حداقلی به شواهد تاریخی صورت پذیرفته است. زیرا درست است که در منابع تاریخی و نیز متون روایی، سخنی از تهدید و رویارویی مستقیم امام (ع) با حاکمیت به میان نیامده است، اما اسناد فراوان تاریخی و شواهدی بر خشونت رفتاری و سخت‌گیری حاکمیت در خصوص شیعیان و امام شیعیان وجود دارد (تقی‌زاده داوری، ۱۳۸۵: ۴۲) که تحلیل آنها نه تنها ادعای سکوت امام را برنمی‌تابد، بلکه او را سیاست‌مداری مبارز قلمداد می‌کند. بنابراین، تحلیل آنان با این اسناد قابل جمع نیست. تعرض دستگاه حاکم و دست‌گیری شخصی که در کنج عزلت و انزوای کامل سیاسی به زندگی صرفاً علمی خود مشغول باشد، بی‌معنا خواهد بود که راه برون‌رفت از آن جز با شکستن حصر توجه به روش تاریخی به دست نخواهد آمد.

در مطالعه پدیدارشناسانه اندیشه سیاسی تشیع، امام ساکت و بی‌اعتنا دیده نمی‌شود تا سخت‌گیری و خشونت دستگاه حاکم با امام بی‌معنا دیده شود. در این نگاه، سخن از راهبرد سیاسی سکوت‌نمای «تقیه» است که امام باقر (ع) بخشی از فلسفه آن را نگهبانی از جان و امنیت شیعیان (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۲۰/۲؛ نوری، ۱۴۰۸: ۲۵۸/۲) دانسته است.

به نظر می‌رسد در نگاه آنان، موضع‌گیری سیاسی صرفاً در رهبری جنبش سیاسی یا سیاسی - نظامی یا رویارویی مستقیم با حاکمیت خلاصه می‌شود، در حالی که تقویت زیرساخت‌هایی که مظاهر و نمادهای سیاست بر آنها استوار است، کارآمدتر از برنامه‌های زودگذر و روبنایی است. در نگاه تاریخی، امام باقر (ع) شخصیتی است که در انفعال کامل به سکوت و انزوای سیاسی روی آورده است. اما در نگاه شیعی، امام سیاست‌مداری عالم، فعال، دوراندیش و تأثیرگذار است که در پوشش اعتقادی «تقیه» به دور از حساسیت‌زایی، لحظه‌ای از مبارزه سیاسی با حاکم ستمگر دور نخواهد بود.

شیعه پژوهان غربی به جایگاه منحصر به فرد علمی امام باقر (ع) باور داشته‌اند، اما رویکرد سطحی‌نگر آنها در این باور به گونه‌ای است که آنان را به پرسشگری و تحلیل

جامع الاطراف این شخصیت علمی ترغیب کند. حال آنکه فعالیت‌های علمی امام (ع) از مهم‌ترین کارهای سیاسی ایشان است که در کنار کمترین آسیب، بیشترین دستاورد را به همراه داشته است:

مواجهه علمی امام (ع) با عالمان عصر خود گرچه در قالب مناظره‌های کلامی و نقد مبانی نحله‌های مختلفی مانند معتزله، خوارج، مرجئه، زید و طرفدارانش صورت می‌پذیرفت، اما چون جریان‌های مذکور در تحولات سیاسی-اجتماعی عصر اموی تأثیرگذار بودند، امام (ع) با نگاهی چندمنظوره با غلبه علمی و تبیین مبانی شیعی، انتشار پیامدهای سیاسی آن را نیز در اهداف و برنامه خود می‌دید.

ترسیم عینی آرمان‌های تشیع از سوی امام باقر (ع) و روشن‌سازی جایگاه امامت و امام در نظام اجتماعی و سیاسی اسلام، بیش از هر چیز برای خلفا هراس‌آور بود؛ زیرا در اندیشه امامت شیعی، خلیفه غاصب حق امام است و حاکمان قوت این اندیشه را حتی با کمترین شاخصه‌های آن نمی‌پسندیدند.

کلبرگ در مدخل دایرةالمعارف بدون کمترین تحلیل و ریشه‌یابی اظهار کرده است که امام باقر (ع) از حمایت از قیام‌های ضداموی خودداری کرده و با انقلابی‌ها رابطه پرتنش داشته است (تقی‌زاده داوری، ۱۳۸۵: ۲۴۲). برای دستیابی به میزان عمق علمی این تحلیل، توجه به ماهیت جنبش‌های مخالف اموی ادعایی کلبرگ و رابطه آنها با امام لازم است.

گروه اول داعیان و مبلغان عباسیان بودند که با شعار محبت اهل بیت (ع) و انتقام از قاتلان امام حسین (ع) بسیاری از مسلمانان را جذب کردند و پیروز شدند. باید دانست که از همان آغاز این مسائل شعار و ابزار بود و پس از پیروزی به مقابله با اهل بیت (ع) برخاستند و هدف آنها بر همگان روشن شد.

گروه دوم خوارج بودند که گرچه بسیار با بنی‌امیه مبارز می‌کردند، اما مبلغان و ادامه‌دهنده افکاری بودند که علی (ع) را نیز تکفیر کردند. بنابراین، جایگاهی برای همراهی امام با اینان وجود نداشت. گروه سوم نیز قیام‌های محلی بود که برخاسته از نارضایتی مردم از رفتار والیان اموی بوده است.

با یک بررسی کلی می‌توان گفت کدام یک از گروه‌های سه‌گانه فوق هم‌خوان و هم‌جهت با تفکر شیعی و بایسته همراهی امام باقر (ع) بودند. هیچ‌یک از آنها با اهداف

و برنامه‌های امام هماهنگ نبودند. در نتیجه امام از حمایت آنان چشم پوشید. بایسته بود کلب‌برگ این پرسش را مطرح می‌کرد که: چرا امام شخصاً عهده‌دار جنبشی در برابر بنو امیه نشد و با تحلیل اوضاع و احوال سیاسی و جامعه‌شناختی شیعیان و سخت‌گیری حاکمان اموی بر امام و اصحاب و فقدان افراد استوار در این زمینه، هر گونه برنامه و کاری از امام با مشکل و شکست روبه‌رو بوده است؟

وانگهی گرچه هیچ مصداق یا قرینه‌ای برای شناخت انقلابیانی که امام (ع) با آنان رابطه مناسبی نداشته، ذکر نکرده، اما با مروری اجمالی بر اوضاع سیاسی آن دوران می‌توان افرادی از این طیف را مشخص کرد. مصداق بارز این ادعا می‌تواند «زید بن علی» برادر امام باقر (ع) باشد که تحقیق نه‌چندان عمیقی در قیام او، ابهامات فراوانی را درباره امام پاسخ می‌دهد. زید بن علی در سال ۱۲۱ در زمان امامت امام صادق (ع) در کوفه با همراهی شیعیان، قیامی را در برابر هشام انجام داد. اما امام نیز بارها هشدار داده بود که نتیجه‌ای نمی‌گیری و او را از جنبش پرهیز داده بود و همین‌گونه شد. زیرا شیعیان از همراهی خودداری کردند و زید شکست خورد.

از سوی دیگر، گزارش ابن‌خلدون می‌تواند همراهی نکردن امام با ایشان را رمزگشایی کند:

زید با برادر خود محمد باقر درباره شرط خروج امام به مناظره می‌پرداخت و باقر او را مجاب می‌کرد که بنابراین پدرمان زین‌العابدین امام نمی‌باشد چه او خروج نکرده و درصدد آن هم برنیامده است و گذشته از این امام، زید را درباره عقاید معتزله و اینکه آنها را از اصل بن عطا فرا گرفته است عیب‌جویی می‌کرد و چون امامیه درباره شیخین با زید مناظره کردند و باور او به امامت ایشان را دانستند و اینکه از آنان بی‌زاری نمی‌جوید، وی را ترک گفتند (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ۱۸۶/۲).

این گزارش شاهدی روشن بر مغایرت عقیدتی زید و طرفدارانش با امام باقر (ع) و شیعیان در مسئله امامت است که آنان را متأثر از اندیشه معتزلی نشان می‌دهد (همان). مصداق دیگر این گروه نوادگان امام حسن مجتبی (ع)، مانند حسن مثنی و دو پسرش زید و عبدالله محض، از سادات حسنی هستند که هر از چند گاهی تحریک و

تحرک‌هایی در جامعه شیعی ایجاد می‌کردند. اگر این گمانه‌زنی درست باشد، از آن جهت که خود داعیه‌دار منصب امامت بوده‌اند در نقطه مقابل امام باقر (ع) قرار می‌گرفتند که در این صورت انتظار همراهی امام (ع) با این گروه، دور از ذهن است.

ساختار و محتوای کتاب *نخستین اندیشه‌های شیعی تعالیم امام محمد باقر (ع)* این مسئله را در ذهن ایجاد می‌کند که نویسنده آن هم‌سوئی و همراهی بسیار نزدیکی با شیعه اثناعشری دارد، اما گفته‌ها و ناگفته‌های وی جای تأمل دارد. از جمله ناگفته‌های او «سیره سیاسی امام (ع)» است که بیانگر اندیشه سیاسی شیعه و محل اختلاف جدی است و وی کمترین اشاره‌ای به آن نداشته است. به نظر می‌رسد لالانی می‌کوشد با به دست دادن گزارش‌های تاریخی با روش پدیدارشناسی، فقط مقام معنوی امام را توصیف کند، اما به دلیل نداشتن تحلیل‌های شیعی در مسائلی همچون جایگاه علمی امام باقر (ع)، لقب باقرالعلم، و نپرداختن به سیره سیاسی امام از نگاه شیعی نتوانست در روش پدیدارشناسی، توصیفی دقیق یا نزدیک به باور شیعیان داشته باشد.

توصیف سیاسی دونالدسن از امام باقر (ع) به عنوان صلح‌جوی فرزند صلح‌جو، می‌تواند بیانگر نوع نگاه وی باشد که تشیع و باورهای شیعی را در بستر حوادث جنگ و صلح دنبال می‌کند که برخی در نگاه وی صلح‌طلب و برخی جنگ‌طلب تصویر می‌شوند و روش تاریخی او را می‌رساند.

در مجموع، دو نفر با روش تاریخی به بررسی و تحلیل جایگاه و موضع‌گیری سیاسی امام باقر (ع) پرداختند و یک نفر هم با روش پدیدارشناسی تحلیل کرده، اما به جایگاه سیاسی امام نپرداخته است. در نتیجه می‌توان گفت هر سه خاورشناس هم‌سو هستند و دیدگاهی تقریباً یکسان داشتند که امام (ع) از مسائل سیاسی دوری می‌کرد و مسئله قعود و خانه‌نشینی را پذیرفته بود.

۳.۲. بررسی روش خاورشناسان در مسئله امامت امام باقر (ع)

مدخل «امام باقر (ع)» در *دائرةالمعارف اسلام* به قلم کلبرگ، علاوه بر اینکه از نگاه ساختاری و محتوایی، جای نقد فراوان دارد، از منظر روش‌شناسی نیز در سایه روش تاریخی، گرفتار سطحی‌نگری و اجمال‌گویی شده است. وی با جمله بسیار مجمل «باقر پس از وفات پدرش زین‌العابدین به امامت رسید» (تقی‌زاده داور، ۱۳۸۵: ۲۲۴) امامت امام

باقر (ع) را از نگاه کلامی شیعیان (پدیدارشناسانه) - که آن حضرت را به نص و نصب خدا و پیامبر (ص) و ائمه (ع) امام می‌دانند - بررسی نمی‌کند تا شواهدش را پشتوانه اظهاراتش قرار دهد. همچنین، در چارچوب روش تاریخی، چرایی و چگونگی به امامت رسیدن ایشان را در بستر حوادث تاریخی هم ریشه‌یابی نمی‌کند و از کنار آن می‌گذرد.

گرچه پذیرفتنی است که خلاصه‌گویی در مقالات دایرةالمعارفی لازم است، اما داستان‌نویسی مفصل و مبسوط درباره عمر بن عبدالعزیز (همان)، و نقل داستان اختلاف زید بن حسن و امام (ع) در حضور هشام، به شکلی که کمترین فایده‌ای در آن بر معرفی امام (ع) دیده نمی‌شود و اجمال‌گویی او در گزارش مناظره ارزشمند نافع با امام (ع) (همان)، و حذف جزئیات بسیار کلیدی و سودمند آن در اثبات امامت امام باقر (ع)، توجیه‌پذیر نخواهد بود. جالب توجه اینکه این داستان از اندک گزارش‌های مستند ایشان است که به لطف آن، با استخراج نکته‌های کلیدی این مذاکره و مناظره، گزارش آن عیناً در پی‌نوشت آمده که داوری بر عهده خواننده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۲۰/۸-۱۲۲).^۲

- هشام: پیامبر اهل کوفه محمد بن علی (امام باقر) است.
- نافع: کسی نمی‌تواند پاسخیم را دهد مگر اینکه پیامبر، یا وصی پیامبر باشد.
- هشام: به امید سرافکنده شدن امام در مقابل پرسش نافع.
- نافع: به خدا قسم حقیقتاً او داناترین مردم و فرزند رسول خدا است.
- نافع: اصحاب او حق دارند او را پیامبر بدانند.

چشم‌پوشی کلبرگ از محتوای صریح و ارزشمند این مذاکره جز ناهمخوانی با پیش‌فرض مطالعات ایشان جایگاهی ندارد. این داستان هم با روش تاریخی و هم با روش پدیدارشناسی، امامت امام باقر (ع) را اثبات می‌کند، اما به دلیل رویکرد خاص این کار انجام نشده است.

کلبرگ ملاقات جابر بن عبدالله انصاری و ابلاغ سلام پیامبر (ص) به ایشان را گواه مشروعیت امامت امام باقر (ع) می‌داند (تقی‌زاده داوری، ۱۳۸۵: ۲۴۱). داستان ملاقات جابر و امام (ع) که به طرق و عبارات مختلف در منابع شیعه و سنی روایت شده محل بحث نیست، اما اگر از درون جامعه شیعی و از نگاه باورمندان به اصل امامت به این داستان و امامت امام باقر (ع) نگاه شود، امامت امام استنباط خواهد شد و اگر به هر دلیلی این ملاقات انجام نمی‌شد آیا باور شیعیان به امامت امام باقر (ع) مخدوش می‌شد؟

اگر کلب‌برگ پیش از آنکه مدخل «امام باقر (ع)» را به عهده بگیرد، در کنار روایت ابلاغ سلام پیامبر (ص)، حدیث لوح را هم می‌دید، در حالی که راوی هر دو جابر است، یا امامت امام باقر (ع) را بر اساس باور شیعیان مطالعه می‌کرد، پرسش بالا را منتفی می‌دانست و هرگز به دیدگاه غیرروشنمد دچار نمی‌شد. زیرا بدیهی بودن انحصار مشروعیت به امامت ائمه شیعه در نص الاهی (طوسی، بی‌تا: ۲۲۳)، هرگز جای چنین برداشتی را در ذهن گوینده باقی نمی‌گذارد.

توجه به اظهارنظر انحصاری هاینس هالم در کتاب تشیع راجع به امامت امام باقر (ع) نیز مناسب است. وی با روش تاریخی در این زمینه تحلیل و بررسی کرده است. با توجه به عنوان کتاب مذکور و جایگاه امام باقر (ع) در مذهب تشیع و تبیین آموزه امامت شیعی از سوی امام، انتظار طبیعی این است که بخش وسیعی از این اثر به جایگاه، نقش و امامت امام باقر (ع) اختصاص داشته باشد. حال آنکه وی در دو جا از کتاب خود، غیرمستقیم با نفی امامت امام باقر (ع)، سخنی از امام آورده است: «شیعیان دوازده امامی بعدی پس از علی، حسن و حسین آنها را [علی بن حسین و محمد بن علی (ع)] به عنوان امامان چهارم و پنجم خود محترم می‌دارند» (هالم، ۱۳۸۴: ۶۴).

در فصلی که به معرفی امام صادق (ع) می‌پردازد و آغاز تشیع دوازده امامی را نیز از آنجا می‌داند در امامت امام باقر (ع) این‌گونه تشکیک می‌کند: «اما دست‌کم این تردید وجود دارد که آیا پدر و جد جعفر در دوران عمرشان امام شناخته می‌شدند یا نه و ممکن است آنها بعداً امام پنجم و ششم به شمار آمده‌اند» (همان: ۶۶).

از آنجا که تحلیل تردیدآمیز ایشان مستند به هیچ سند و شاهد تاریخی نشده است، در خور اعتنا نیست. این اظهارنظر چون مستظهر به هیچ‌گونه شاهد و مستند به منابع اصیل شیعی و مستند به تحقیقات معتبر در تاریخ اسلام نیست، نه تنها از نظر علمی و روشی در خور اعتنا نیست، بلکه گوینده را در نقطه اوج بی‌اطلاعی از تاریخ اندیشه تشیع نشان می‌دهد. لذا به نظر می‌رسد غیرروشنمد دانستن چنین تحلیل و اظهارنظری، به مراتب بهتر از نسبت دادن آن به روشی خاص است. زیرا نه تنها در میان تمامی فرقه‌های شیعه و منابع اصیل تاریخ شیعه و اسلام، بلکه در میان تحقیقات روشنمد شیعه‌پژوهان و هم‌کیشان هالم، ادعایی مبتنی بر اثبات، دفاع یا پذیرش امامت فردی بعد از مرگ او سابقه نداشته است.

همان‌گونه که ملاحظه شد، این خاورشناسان با روش تاریخی امامت امام باقر (ع) را بررسی کرده‌اند و به نتیجه ناهمدلانه‌ای رسیده‌اند، یا به مسائل حاشیه‌ای توجه کرده‌اند، در حالی که پژوهش در زمینه گزارش‌های مربوط به امامت ایشان از لوازم اصلی این روش است.

نتیجه

از نوشته‌ها و آثار خاورشناسان به دست می‌آید که شناخت آنان از امام باقر (ع)، شناختی ناقص و ناهمخوان با گزارش‌های تاریخی و باور شیعیان است. گرچه نقدهایی بر ساختار پژوهش‌های مذکور وارد است، ناهمخوانی دستاوردهای پژوهشی آنان با باور شیعیان را می‌توان ناشی از نوع نگاه حاکم بر شیعه‌پژوهی غربیان دانست. آنان بدون فهم نظام فکری و آموزه‌های اعتقادی شیعیان، مواضع امام باقر (ع) را تحلیل کردند. اگر جایگاه امامت در منظومه اعتقادی شیعیان و آموزه‌هایی مانند تقیه در نظام فکری شیعه در نظر گرفته می‌شد، امامت ایشان را به گونه‌ای دیگر تحلیل می‌کردند، یا اگر موضع‌گیری سیاسی ایشان را به بی‌توجهی و بی‌طرفی تعبیر نمی‌کردند، و به تحلیل و بررسی دیدگاه ایشان با حوادث و رویدادهای آن دوره می‌پرداختند، چه‌بسا نتیجه متفاوتی به دست می‌آمد، گرچه این نتیجه با دیدگاه شیعه همراه نباشد. به تعبیری، این خاورشناسان نه تنها به روش پدیدارشناسی آموزه‌های دینی را بررسی نکردند، به ماهیت روش تاریخی نیز کم‌توجهی کردند.

البته نگاه پدیدارشناسانه برخی خاورشناسان درباره امام باقر (ع)، امامت و موضع‌گیری ایشان در برابر حوادث سیاسی و اجتماعی و ناهمراهی شیعیان نیز به ظاهر تحلیلی درست و همسو با شیعیان است و شاید برخی افراد این‌گونه تحلیل‌های خاورشناسان را نشانه همدلی و تأثیرپذیری از شیعه و اندیشه‌های آنان بدانند، اما روش پدیدارشناسی در دل خود همراهی و همدلی با موضوع و باورمندان به آن رفتار و اندیشه را دربردارد و برای شناخت باورمند آن چنین رویکردی را در پیش می‌گیرند نه به دلیل باور و همدلی با آن اندیشه یا فرد باورمند به آن، بنابراین نمی‌توان به چنین تحلیل‌هایی دل بست و نگاه خود را تغییر داد.

پی نوشت ها

1. Early Shi'I thought the teachings of Imam Muhammad al.Baqir

۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ ... عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ قَالَ: حَجَجْنَا مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي السَّنَةِ الَّتِي كَانَ حَجَّ فِيهَا هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ وَكَانَ مَعَهُ نَافِعٌ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَظَرَّ نَافِعٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي رُكْنِ الْبَيْتِ وَقَدْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ. فَقَالَ نَافِعٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ تَدَاكَ عَلَيْهِ النَّاسُ؟ فَقَالَ هَذَا نَبِيُّ أَهْلِ الْكُوفَةِ هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ. فَقَالَ اشْهَدْ لِأَنِّيهِ فَلَأَسْأَلَنَّهُ عَنْ مَسَائِلَ لَا يَجِيبُنِي فِيهَا إِلَّا نَبِيُّ أَوْ ابْنُ نَبِيِّ أَوْ وَصِي نَبِيِّ قَالَ فَادْهَبْ إِلَيْهِ وَسَلْهُ لَعَلَّكَ تُخَجِّلُهُ. فَجَاءَ نَافِعٌ حَتَّى اتَّكَأَ عَلَى النَّاسِ ثُمَّ اشْتَرَفَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِنِّي قَرَأْتُ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالزَّبُورَ وَالْفُرْقَانَ وَقَدْ عَرَفْتُ حَلَالَهَا وَحَرَامَهَا وَقَدْ جُنْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ مَسَائِلَ لَا يَجِيبُ فِيهَا إِلَّا نَبِيُّ أَوْ وَصِي نَبِيِّ أَوْ ابْنُ نَبِيِّ قَالَ فَرَفَعَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) رَأْسَهُ فَقَالَ: سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ فَقَالَ: أَخْبِرْنِي كَمْ بَيْنَ عَيْسَى وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ سَنَةٍ قَالَ أَخْبِرْكَ بِقَوْلِي أَوْ بِقَوْلِكَ قَالَ: أَخْبِرْنِي بِالْقَوْلَيْنِ جَمِيعًا. قَالَ: أَمَّا فِي قَوْلِي فَخَمْسُمِائَةٍ سَنَةٍ وَأَمَّا فِي قَوْلِكَ فَسِتْمِائَةٌ سَنَةٍ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَنَبِيِّهِ ... قَالَ: ...؛ رَوَى نَقْلَ سَوْأَلٍ وَجَوَابِهَا رَأَى إِدَامَهُ مَيَّ دَهَدَتْهَا تَابَهُ إِيْنَجَا مَيَّ رَسَدَ: «قَالَ فَوَلَّيْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَهُوَ يَقُولُ أَنْتَ وَاللَّهِ أَعْلَمُ النَّاسَ حَقًّا حَقًّا فَآتَى هِشَامًا فَقَالَ لَهُ مَا صَنَعْتَ قَالَ دَعَنِي مِنْ كَلَامِكَ هَذَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ النَّاسَ حَقًّا حَقًّا وَهُوَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) حَقًّا وَيَحِقُّ لِأَصْحَابِهِ أَنْ يَتَّخِذُوهُ نَبِيًّا».

منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون (۱۳۷۵). *العبر و دیوان المبتدأ والخبر فی ایام العرب والعجم والبربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الأكبر*، ترجمه: محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم.
- احمدوند، عباس (۱۳۷۷). «گذری بر مطالعات شیعی در غرب»، در: مقالات و بررسی‌ها، ش ۶۳، ص ۱۵۳-۱۸۴.
- اسعدی، مرتضی (۱۳۷۵). «دایرةالمعارف‌های اسلامی در زبان انگلیسی»، در: کیهان فرهنگی، س ۱۳، ش ۱۲۷، ص ۳۷-۳۹.
- تقی زاده داوری، محمود (۱۳۸۵). *تصویر امامان شیعه در دایرةالمعارف اسلام*، قم: مؤسسه شیعه‌شناسی.
- چلونگر، محمدعلی (۱۳۹۰). «خاورشناسی به شیوه همدلانه»، در: *سوره اندیشه*، دوره جدید، ش ۵، دونالدسن، دوایت (بی‌تا). *عقیده الشیعة و هو کتاب عن تاریخ الاسلام فی ایران والعراق*، مصر: مطبعة السعادة.
- شیمیل، آنه ماری (۱۳۷۶). *تبیین آیات خداوند: نگاهی پدیدارشناسانه به اسلام*، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ و آثار اسلامی.
- طوسی، نصیرالدین (بی‌تا). *تجرید الاعتقاد*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- عباسی، مهرداد؛ آقایی، سید علی (۱۳۸۲). «امامان شیعه در دایرةالمعارف اسلام»، در: کتاب ماه دین، ش ۷۴-۷۵، ص ۴۶-۷۱.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷). *کافی*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- لالانی، ارزینا. آر. (۱۳۸۱). *نخستین اندیشه‌های شیعی تعالیم امام محمد باقر (ع)*، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- موسوی، سید رضی (۱۳۸۹). *شرق‌شناسی و مهدویت*، بی‌جا: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود.
- نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم: مؤسسه آل‌البتیت (ع).
- هالم، هاینس (۱۳۸۴). *تشیع*، ترجمه: محمدتقی اکبری، قم: نشر ادیان.
- هالیستر، جان نورمن (۱۳۷۶). *شیعه در هند*، ترجمه: سید عباس اطهر رضوی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ج ۱.

